

Fereshteh Hossein Doust (Mohyeddin)
Cofounder and vice president of Iranian Community Association of Ontario in the first 2 terms

خاطرات و فعالیتهای انجام شده خانم فرشته محی الدین* (حسین دوست) در راه ایجاد انجمن ایرانیان انتاریو

بخاطر دارم در تاریخ 16 تیرماه 1358 برابر با 6 جولای 1979 را که باتفاق همسرم دکتر مرتضی حسین دوست و دو فرزند خردسالم کتابیون 10 سال و مریم 8 ساله با ویزای مهاجرت وارد کانادا شده و در شهر مونترال ساکن شدیم.

جالب است بدانید که علت اقدام بگرفتن ویزای مهاجرت بکشور کانادا چه بود. در 8 سال قبل از انقلاب ایران خواهر کوچکتر من خانم پروین محی الدین (بیات ماکو) باتفاق همسرشان که دکتر بازنشسته وزارت بهیاری بودند به همراه دو فرزند خردسالشان به کانادا آمده در شهر مونترال اقامت گزیدند. بعد از مدتی در نامه هایی که بعنوان پدرمان ارسال میداشتند خبر از تغییر شدیم در ایران داده و میگفته که این اخبار صحت دارد و توسط وزیر امور مهاجرت کشور کانادا که با آنان دوستی نزدیک داشت داده شده و گفته اند که بزودی شخصی بنام آقای خمینی بایران آمده و دولت جدیدی ایجاد خواهند کرد. ایشان توصیه کرده بودند که اگر از اقوام نزدیک کسانی را دارید به آنان اطلاع دهید تا در صورت تمایل به سفارت کانادا در تهران مراجعه کنند و اوراق مربوط به مهاجرت را پر و تنظیم کنند چون سفارت بزودی بسته خواهد شد.

در یک روز جمعه که طبق معمول در منزل پدر و مادرمان بودیم نامه ارسالی خواهرم که در چهار صفحه بزرگ نوشته شده بود توسط پدرمان خوانده شد بعد از آن همگی تصمیم گرفتیم تا در اولین فرصت به سفارت کانادا رفته و برای مهاجرت اقدام کنیم. مطالب نامه پدر و مادرمان را نگران خواهرم کرده تصمیم به مسافرت و دیدار آنان کردند آن زمان یکسال قبل از انقلاب بود البته ظواهر و شواهدی که پیش می آمد گویای تغییرات در ایران بود.

پدر و مادرمان بعد از چند ماه قصد برگشت بایران را داشتند که بانان اطلاع داده شد دولت ایران از خروج افسران عالی رتبه جلوگیری می نماید و فعلا بهتر است آنان در کانادا باشند تا وضع روشن شود. البته آنان بعد از جنگ ایران و عراق یعنی در سال 1369 بایران برگشتند و بعد از مدتی مجددا بصورت مهاجر به کانادا برگشتند.

و اما خانواده من در حالی ایران را ترک کردیم که همه خواهران و برادران و پدر و مادرمان از ایران رفته بودند و ما آخرین باقیمانده فامیل بودیم که خارج میشدیم خوب بخاطر دارم شب قبل از این که سفارت کانادا در تهران تعطیل شود خانم شیرین کاکاوند که مسئول امور مهاجرین سفارت بودند در ساعت 8 شب بمنزل ما آمده و اعلام داشتند که من برحسب وظیفه ای که داشتم بایستی این نامه را بشما بدهم حال خودتان میباید تصمیم بگیرید که میخواهید این موقعیت قبولی مهاجرت را رد کنید و یا طبق تاریخ تعیین شده خودتان را به کانادا برسانید.

تصمیم گیری در شرایط مزبور بسیار سخت بود زیرا در آن زمان من مسئول پرستاری بیمارستان (مدیره پرستاری) جهانشاه صالح (زنان) واقع در پیچ شمیران را داشتم و ضمنا بدلیل اعتصاب کلیه بهیاران استخدامی دانشگاه بیمارستانها دچار کمبود پرسنل شده بودند رئیس دانشگاه تهران از من خواستند تا با حضور در جلسات تشکیل شده با حضور رئیس دانشگاه رئیس کارگزینی دانشگاه نمایندگان بهیاران و اینجانب مشکلات هرچه سریعتر حل شده و در صورت لزوم به آنان قول هایی داده شود و زودتر سرکارهایشان حاضر شوند خواسته آنان همدیف بودن با پرستاران لیسانسیه بود زیرا آنان بعد از طی دوره سه ساله دبیرستان بمدارس بهیاری رفته بعد از طی دو سال با دیپلم بهیاری استخدام میشدند خواسته آنان غیر منطقی بود ولی قدمهای مثبتی برایشان برداشته شد البته زمان نزدیک انقلاب بود و مثل سایر دوائر دولتی و غیره انتظارات و خواسته ها زیاد و گاه غیرمعمول. بهرحال برای من که مسئولیت بیمارستان 400 تخت خوابی و آموزشی را داشتم و اداره کنترل کردن پرسنل پرستاری و مستخدمین و روابط آنان با گروههای دیگر پزشکی مثل روسای بخش پزشکان، آسیستنها و دانشجویان پزشکی پرستاری و بهیاری و همچنین ارتباط با سایر قسمتها رئیس بیمارستان داروخانه رادیولوژی و آزمایشگاه و بخشهای اورژانس و درمانگاه و غیره بسیار مشکل و وقت گیر بود.

جالب است بدانید که گاه دفتر کارمن به دادگاهی میماند که بایستی قضاوت کنم و تصمیم بگیرم و یا بمتابه کلانتری میشد که احیانا منتج به اخراج و یا تنبیهات پرسنلی از دانشگاه میگردد.

همسر من نیز در آن زمان در بیمارستان نیروی هوای و بعد از ظهرها در بیمارستان حمایت مادران مسئول آزمایشگاه بودند ضمناً آزمایشگاه شخصی با همکاری یکی از دوستان متخصصشان دایر کرده بودند که در آنجا نیز فعالیت داشتند.

دو فرزندم با سرویس مدرسه به دبستان میرفتند و مشغول تحصیل بودند لذا تصمیم برای بهم زدن همه چیز و ترک ایران برایمان مشکل بود ضمن آنکه کم کم احساس میشد امنیتی در کار نیست و هر آن دلهره و نگرانی از آینده نا معلوم بیشتر و بیشتر میشد. این مسائل سرانجام ما را بر آن داشت تا با استعفا و یا مرخصی بدون حقوق خانه و زندگی را که در آن زمان در خیابان نفت در میرداماد بود رها کنیم و بامید آن که بعد از ورود به کانادا و تهیه جا و مکان و استقرار بچه ها در مدرسه و غیره بتوانیم در وقت مناسب بایران برگشته سر و سامانی به زندگی قبلی بدهیم.

ورود ما به کانادا به شهر مونترال بود بچه ها کمی انگلیسی در ایران آموخته بودند ولی در آنجا زبان فرانسه رایج بود و دروس در مدارس بزبان فرانسه بود از طرف مدرسه معلم اختصاصی برای بچه ها گزارده شد و من نیز در یکی از مدارس نامنویسی نمودم تا زبان فرانسه را فرا گیرم. همسر من دوره دبیرستان را در مدرسه رازی طی کرده بودند و بزبان فرانسه مسلط بودند.

خواهر کوچکتر من از سابق در مونترال بودند پدر و مادر و یکی از برادرانم نیز با خانواده در آنجا ساکن شده بودند یکی دیگر از برادرانم بهمراه خانواده و باجناقشان وارد تورنتو شده مشغول بکار شده بودند و از تورنتو تعریف بسیار می کردند در نتیجه همه ما یکی یکی به تورنتو آمده در ساختمان گریدن هال واقع در خیابان دانمیلز و شپرد آپارتمانی اجاره کرده و با بقیه هم محل شدیم. پدر و مادر من هشت فرزند دارند که از این تعداد یک خواهر و یک برادر با خانواده شان در فلوریدا زندگی می کنند و یک برادر دیگر بهمراه همسر و دو فرزندشان در نیویورک ساکن هستند و یکی دیگر از برادرانم با فرزندانشان و همسر در تهران بسر می برند.

خانواده من بعد از ورود به تورنتو و اسکان در آپارتمان گاهی از روزها برای گردش به مال ها و یا فروشگاهها میرفتیم و بعضی اوقات هم برای کارهای اداری و اخذ کارتهای بهداشتی و گواهینامه رانندگی رفته و روز را به شب میرساندیم. در این بین با افراد متعددی آشنا و هم صحبت میشدیم و به ندرت به ایرانیانی برخورد میکردیم که یا سالهای قبل به کانادا آمده بودند و یا مثل ما تازه وارد بودند و غالباً از هوای سرد و بد اینجا و تنهایی گله داشتند و مشتاق دیدار و آشنایی با ایرانیان بیشتری بودند به تدریج بتعداد ایرانیان در سالهای بعد اضافه میشد و عده ای از این ایرانیان بدلائل مختلفی که مجبور به ترک ایران شده بودند از این که شناخته شوند احتیاط بیشتری کرده از مواجه شدن با سایر ایرانیان میترسیدند.

سرانجام روزی که با سایر خواهران و برادران صحبت می کردیم باین نتیجه رسیدیم که چون ما خانوادگی آمده و همه با هم هستیم احساس غربت و یا کمبود محبت را احساس نمیکنیم. چه خوب است که بتوانیم تشکیلاتی را در اینجا راه اندازی کنیم تا ایرانیان بتوانند بهتر و بیشتر در کنار یکدیگر بوده و کمبودهای عاطفی و تنها بودن را فراموش کنند.

بالاخره در سالهای 1980 و 1981 توانستیم افرادی را بمنزل دعوت کرده و افکار خودمان را با آنان در مورد اجتماع ایرانیان در میان بگذاریم. اولین گروهی که تشکیل شد و مصمم بایجاد این مراکز تجمع بود غیر از خانواده خودمان آقای محتشمی و خانمشان، آقای مهندس محسنی، آقای موسوی، آقای بینش و آقای پارسی بودند که ایشان در آن زمان مسئول مدرسه فارسی بودند و ما با بردن بچه ها به کلاسهای ایشان در روزهای شنبه با عده بیشتری از ایرانیان آشنا میشدیم و آنان را نیز دعوت به همکاری میکردیم. بعدها بتدریج آقای سرهنگ منصورزاده و پسر ایشان آقای منصور منصورزاده، خانم بهمن پور، آقای کیا اورکی، آقای بصیری مجسمه ساز خانم انیسه موسوی اضافه شدند.

این اجتماعات هر هفته ادامه داشت و افراد جدیدتر و جدی تری وارد میشدند با اضافه شدن افراد داوطلب کم کم بر آن شدیم که به این اجتماعات صورت جدی تر و قانونی تر بدهیم و سعی شود برخلاف تصور عموم مردم که ایرانیها را افرادی آدم کش و گروگان گیر و متجاوز به حقوق دیگران میدانستند به معرفی آداب و سنن و فرهنگ اصیل ایرانی پرداخته و اشاعه دهیم.

شناخت و دانستن زبان و فرهنگ ایرانی ابتدا برای بچه هایمان و سپس برای جامعه کانادایی لازم و واجب بود بهمین دلیل با مراجعه به سازمان آموزش و پرورش تورنتو و رزرو جا و مکان در مدارس برای تشکیل اجتماعات قدم اولیه برداشته شد بیشتر مدارسی که درخواست میشد در منطقه یورکمیلز و یا دانمیلز بود که بطور مرتب هفته ای یکشب در اختیار ما قرار میگرفت. از سال 1983 به بعد پای ثابت این جلسات آقای مهندس محسنی آقای کیا اورکی، خانم انیسه موسوی، آقای منصور منصورزاده و من فرشته محی الدین و همسر من دکتري مرتضی حسین دوست به تعداد 7 نفر ثابت بودیم که بمنظور تشکیل خانه ایران شروع به فعالیت

جدی کردیم از جمله به جمع آوری اساسنامه کشورهای مختلف در کانادا کامیونیتی دارند پرداختیم. ضمناً برای ایجاد درآمد به برگزاری مراسم شب یلدا و عید نوروز پرداختیم و با در اختیار گرفتن سالن مدرسه آن را برگزار می‌کردیم در این مراسم با پخش موسیقی، آجیل، شیرینی و چای و قهوه به قیمت 5 دلار ارائه میشد و ضمن آن علت گردهم آئی برای ایجاد مرکزی بنام خانه ایران مطرح میشد و داوطلبان بیشتری پیدا می‌کردیم در سال 1984 اولین گردهم‌آئی عمومی در سالن مدرسه ای در یورک میلز برگزار گردید و طی آن انتخابات برای تشکیل انجمن ایرانیان انجام شد و عده ای انتخاب شدند تا ترتیب انتخابات اصلی را با بررسی و شناخت بیشتری از افراد و اهداف انجمن بر مبنای خواسته ها با جمع آوری اساسنامه مورد نظر باجرا بگذارند بدین منظور آقای مهندس محسنی، آقای منصورزاده، خانم موسوی، آقای بصیری، اینجانب فرشته محی الدین (حسین دوست) و آقای دکتر مرتضی حسین دوست برای مدت یکسال انتخاب شدیم تا مقدمات کار را فراهم نماییم.

در سال 1984 مجمع عمومی برگزار شد عده کثیری از ایرانیان شرکت داشتند و با برنامه ریزی صحیحی که توسط اینجانب انجام شده بود بسیار مرتب و جدی انتخاب بانجام پذیرفت و افراد نامبرده در ذیل برای هیئت مدیره انتخاب شدند.

آقای منوهر میثاقی بعنوان رئیس هیئت مدیره

فرشته محی الدین (حسین دوست) نائب رئیس

آقای شفائی منشی جلسات هیئت مدیره

آقای مهندس محسنی خزانه دار

آقای منصور منصورزاده بازرس

خانم انیسه موسوی عضو هیئت مدیره

آقای سالک عضو هیئت مدیره

جلسات هفتگی مرتباً تشکیل میشد و اهداف انجمن مشخص می‌گردید و همچنین تهیه اساسنامه و آئین نامه های داخلی، تشکیل کمیته های مختلف، گرفتن عضو، برگزاری جشن ها، معرفی جامعه ایرانی به سایر جوامع کانادایی، کمک به تازه واردین و پناهندگان، تشکیل دفتر انجمن بمنظور راهنمایی و مشاوره مراجعیت و سایر مطالب و مواردی که لازم بود گنجانده شود در دستور کار قرار گرفت و فعالیت شروع شد.

در مجمع عمومی که چهارسال بعد برگزار گردید تعداد زیادی از اهداف انجمن ایجاد و سیر تکاملی خود را طی می‌کرد در این مجمع که در سال 1988 تشکیل شد اساسنامه ای نوشته شده بود که قرائت شد تعدادی از بندهای آن تصویب شد و تعدادی حذف و یا اضافه گردید. کمیته تازه واردین بفعالیت افتاده بود و اطلاعات تازه تری بمرجعین داده میشد.

چند جشن برگزار گردیده و درآمدی حاصل گشت. اعضاء انجمن روزبروز بیشتر میشدند و حق عضویت می‌پرداختند. آئین نامه های داخلی برای هریک از کمیته ها نیز تدوین شده بود در این مجمع مجدداً انتخاب دوره ای صورت گرفت که بمدت چهارسال میبایست در هیئت مدیره فعالیت کنند ا سامی بقرار ذیل بود:

آقای منوهر میثاقی رئیس هیئت مدیره

فرشته محی الدین (حسین دوست) نائب رئیس

آقای شفائی منشی جلسات

آقای منصورزاده خزانه دار

آقای سالک

متاسفانه نام بقیه را فراموش کرده ام

در این دوره مهمترین کاری که صورت گرفت به ثبت رساندن نام انجمن ایرانیان با تعداد اعضاء موجود و اساسنامه موجود بود بعد از آن تهیه اساسنامه کلی و آئین نامه های داخلی که اینجانب متعهد به انجام آن شده بودم لذا با در دست داشتن اساسنامه تصویب شده و اساسنامه یونانی ها با دعوت از آقای اسلامبولچی و آقای سلطان زاده که سابقه وکالت در ایران را داشتند کار را شروع کردم آقای اسلامبولچی چند هفته ای بیش نتوانستند حضور یابند ولی آقای سلطان زاده هر هفته روزهای چهارشنبه در محلی از مدرسه که از سازمان آموزش و پرورش گرفته شده بود حضور پیدا می کردند و ساعتها با بحث و بررسی و کم و زیاد کردن مطالب مورد نیاز بعد از دو سال باتمام رسید که در یک مجمع عمومی خاص که بدین منظور تشکیل شده بود به تصویب نهایی رسید بعد از آن آئین نامه های داخلی برای هریک از کمیته ها با نظر مسئولین تدوین و بمورد اجرا گذارده شد.

کمیته های متعددی ایجاد گردید از جمله کمیته تازه واردین و کمیته سالمندان و کمیته ورزشی و کمیته برگزاری جشن ها

در کمیته تازه واردین خانم فرنگیس محتشمی مسئول بودند که گاه باتفاق آقای شفایی و گاه به تنهایی به تازه واردین کمک میکردند این کمکها از فرودگاه شروع میشد: دادن جا و مکان در شلتر و یا منازل خودما، تهیه کارتهای بهداشتی، معرفی به پزشک خانواده، دادن اطلاعات در مورد نحوه زندگی و آب و هوای اینجا، تهیه وسایل منزل در صورت لزوم، مترجم جهت مراجعه به دوائر دولتی و یا پزشک از جمله کارهایی بود که توسط این کمیته انجام میشد. ضمناً وسایل اضافی افراد خیر توسط تمامی ما جمع آوری و بموقع بافرااد واجد شرایط داده میشد. خانم انیسه موسوی نیز همکاری داشتند.

در کمیته سالمندان آقای محتشمی و آقای موسوی فعالیت داشتند و در سالنی که در یکی از مدارس گرفته شده بود هر هفته برگزار میشد این کمیته مخصوص افراد بالای 65 سال بود که با حضور خود در جلسات به تخته بازی شطرنج بازی ورق صحبت با یکدیگر و صرف چای و قهوه و بیسکویت خواندن شعر و قصه گوئی پرداخته و روز بروز بر تعداد آنان اضافه میشد.

در کمیته ورزشی آقای منصورزاده شرکت داشتند که با عده ای از جوانان آن زمان و عضو انجمن توانستند تیم فوتبال راه اندازی کنند این بازیها نیز در همان مدرسه و در سالن ورزشی برگزار میشد.

در کمیته برگزاری جشن ها خانم مریم اسکندری فعالیت داشتند که در برنامه ریزی ها و مراسم اینجانب و آقای محسنی همکاری داشتیم. تهیه برنامه های موزیک. دعوت از خوانندگان تهیه میوه و آجیل بمناسبت شب یلدا و یا ایام عید نوروز بمنظور دید و بازدید ایرانیان در ایام نوروز و تهیه قهوه و چای و بیسکویت از جمله کارهای انجام شده خانم اسکندری بود در آن شب ها گرفتن اعضاء جدید برای انجمن و معرفی بیشتر انجمن با ایرانیان حاضر از جمله کارهای مهمی بود که توسط نامبرده و خانم موسوی و آقای محسنی انجام می گرفت.

بدین ترتیب در دومین دوره انتخابات که مدت 4 سال بود کارهای بسیار مهم و موثری انجام پذیرفت تعداد زیادی عضو داشتیم و در دقتی داور کردیم و خانم متصدی آن هر روز از ساعت 9 صبح تا 5 بعدازظهر به مراجعین سرویس میداد. گاهی نیز مجبور میشدند به فرودگاه بروند تا افرادی را هدایت کنند و یا برای ترجمه به ایرانیانی که زبان نمیدانستند همراه باشند.

برای اعضاء کارت عضویت صادر شده بود که با ارائه این کارت میتوانستند با مبلغ کمتری در مراسم شرکت داشته باشند.

در سال 1992 انتخابات بعدی بود که تمام اعضاء هیئت مدیره استعفاء دادند تا افراد فعال تر و جدیدتری انتخاب شده فعالیت نمایند و اینجانب بدین ترتیب فعالیت اجتماعی ام را که از سال 1980 شروع کرده بودم بیابان رساندم.

لازم به توضیح است که اولین خانمی بودم که 12 سال متمادی برای داشتن اجتماع رسمی ایرانیان فعالیت کردم و خوشحالم که بالاخره با ایجاد انجمن ایرانیان به هدف نهائی ام رسیدم.

ضمناً در همان سالهای اولیه به همراه همسرم دکتر مرتضی حسین دوست و آقای جمشید نامجو خواهرزاده ایشان و یکی از دوستان آقای کیا اورکی اقدام به راه اندازی برنامه تلویزیونی کردیم آقای نامجو سابقه کار در رادیو تلویزیون ایران را داشتند و زبان انگلیسی را بخوبی میدانستند کلیه اخبار را ترجمه کرده همراه با آهنگهای جالب قدیمی و سایر مطالب روز را که بقیه تهیه می کردند تنظیم و آماده پخش میکردیم و سپس روزهای شنبه از ساعت 8 صبح بمدت نیم ساعت از کانال 10 راجرز پخش میشد برای گرفتن اجازه

پخش قراردادی بسته شد و هربار میبایستی مبلغی هم پرداخت میشد متأسفانه چون تعداد ایرانیان در آن زمان کم بود و کسب و کاری هم وجود نداشت که بتوان تبلیغ گرفت درآمدی حاصل نمیشد. در آن زمان سوپرآسی و نان بربری آقای گارنی بود که فروش زیادی نداشتند بهر صورت بدلیل اقتصادی ادامه برنامه تلویزیونی ممکن نبود و قطع شد.

یکی دیگر از کارهایی مثبتی که در 10 سال اولیه ورودم به کانادا انجام دادم ایجاد مهد کودک بود این مرکز در محل دبستانی واقع در وستون رد و شیردغربی بود. یک طبقه از این مدرسه کاملاً در اختیارم بود که بهمین منظور نیز آماده شد. این مرکز بوسیله من و خانم پرستاری که در انجمن با ایشان آشنا شدم بصورت شراکت صورت گرفت برای ایجاد یک چنین سازمانی میبایست اصولی از نظر حفظ امنیت و بهداشت بچه ها رعایت میشد بنابراین مستلزم مخارج گزافی بود که بوسیله ما انجام شد مضافاً باین که تمام وسائل بازی بچه ها چه در داخل و چه در فضای باز مدرسه نو و جدید خریداری شده بود. لایسنسی که داده شده بود برای بچه های 3 سال تا بعد از مدرسه بود بنابراین از ساعت 7 صبح تا 6 بعدازظهر دایر گردید در ابتدا برای نگهداری 50 بچه و سپس برای 100 نفر تعبیه گردیده بود تعدادی مربی در اختیار داشتیم و خیلی سریع تعداد بچه ها فزونی یافت متأسفانه درست در بحبوه شلوغی شریک اینجانب بعنوان آنکه احتیاج مالی دارد و در بیمارستان کار گرفته اند مرا دست تنها گزاردند مدتی بدین منوال گذشت ولی فشار کار و دوری راه و تنها ماندن بچه های خود باعث شد تا بفکر فروش باشم و خیلی سریع هم فروش رفت که از این بابت بسیار ناخرسندم زیرا هم درآمد خوبی داشت و هم بودن با بچه ها برایم لذت بخش بود. بعد از آن یکسال دوره مدیکال اسپیستنت را گذراندم و با تحصیلاتی که در ایران داشتم و مدارک پرستاری و مامایی به کار در آزمایشگاه و بیمارستان و مطب پزشکان پرداختم در حال حاضر فرزندانم تحصیلات خود را باتمام رسانده ازدواج کرده اند خودم و همسرم بازنشسته می باشیم و دارای 4 نوه پسر میباشیم.

پدر و مادرم نیز در سن 108 سال و 98 سال در سلامت کامل بسر می برند به آنان و به آنچه که دارم افتخار میکنم و بامید روزهای بهتری در ایران عزیزمان هستم.

نویسنده: فرشته محی الدین (حسین دوست)

* خانم فرشته محی الدین یکی از موسسان و عضو هیئت مدیره انجمن ایرانیان انتاریو در دو دوره اول بودند.